

درس یازدهم: آن شب عزیز

مُصَرِّمٌ: اصرارکننده، پافشاری کننده

(فودتان می‌دانید که من بیش از همه مُصَرِّم بودم در شنیدن حرف‌های شما)

کلافه: بی‌تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده. [کلافه*]: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک]

کلافه کردن*: بی‌طاقت و ناراحت کردن (مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما)

ثُلث: یک سوم چیزی، یکی از سه نوبت امتحانی در نظام آموزشی گذشته ایران

(می‌گفت نمرات ثلث سوم را که داده‌اید، رفته‌اید آقا)

تَل: تپه، پشته، توده بزرگ خاک یا شن

جَفِیه: دستمال بزرگی است که اعراب از آن به عنوان سربند استفاده می‌کنند. این دستمال امروزه به عنوان نشانه جنگ و جهاد به کار می‌رود.

کُلْت: نوعی اسلحه کمری که جای چند فشنگ دارد.

(با پشمهای فودم دریم که بر بالای تل فاکلی ایستاده‌اید - پفیه برگردن و کُلْت بر کمر -)

حَمَایِل: نگه‌دارنده، محافظ

حمایِل کردن*: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر.

(دستان را بر پشم‌های درشتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل کرده بودید)

مَوْخِد: یکتاپرست، خداشناس

(نزدیک بود بی‌افتبار به سویتان فیز بردارم و فریاد بزنم؛ آقای موسوی! من مومری‌ام، شاگرد شما)

مَسْلُط: چیره، غالب

کَز کردن: خود را جمع کردن و به خود فرو رفتن، اندوهگین بودن

(بر فودم مسلط شدم و پشت ردیف آفر، گوشه‌ای کز کردم)

گُردان*: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است. [معنی «پهلوانان» هم می‌دهد]

(فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان شما آمده‌ام).

تکبیر: خدا را به بزرگی یاد کردن، الله اکبر گفتن

صلوات: جمع صلوات (صلاه)؛ درودها، تحیات، صلوات در متن درسی به معنی درود خاص فرستادن بر پیامبر،

«اللهم صلّ علی محمد و آله گفتن» است.

(تکبیر و صلوات بپه‌ها فرونشست)

شامه*: حس بویایی

غریب: عجیب، بعید، شگفت، هر چیز نادر و نو، دور، بی‌کس

(از شامه قوی شما تشفیص بوی عمله غریب نیست)

طفره رفتن*: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ

صریح دادن به سوالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر.

اصرار: پافشاری کردن، الحاح

متقاعد*: مُجاب شده، مجاب؛ قانع شده

متقاعد کردن*: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن

(شما نمی‌پذیرفتید و طفره می‌رفتید ولی اصرارهای من عاقبت شما را متقاعد کرد.)

شَبَح*: آن چه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایهٔ موهوم از کسی یا چیزی [شبهه: مانند]

(تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، شبح شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کرد.)

دَنج*: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد

(میانۀ دو تپه‌ای که در کنار هم پرتامه بود، جای دنجی بود برای فلوت کردن یا فرار.)

سنگر: پناهگاهی که سربازان با کندن زمین و گود کردن آن یا ساختن دیوار با سنگ و خاک و جز آن درست

می‌کنند تا در پناه آن از گلولهٔ دشمن محفوظ مانند.

دیده‌بانی: نگهبانی، مراقبت

دیدرس: محدوده‌ای که چشم می‌بیند، دورترین فاصله‌ای که چشم انسان قادر به دیدن است.

(پیدا بود که پیش از این سنگر دیده‌بانی یا انفرادی دشمن بوده است.)

حزین*: غم‌انگیز [هم‌خانواده حزن و محزون]

لحن: آواز، آهنگ، آوای خوش (صدایی که می‌آید، مزین‌ترین و عاشقانه‌ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم.)

مناجات: راز و نیاز کردن با خدا (از لغت‌ان پیرا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می‌رسد)

پاییدن: در نظر داشتن، مواظب بودن، مراقبت کردن (سر را از گوردال در آوردیم و اطراف را پاییدیم)

موضوع: جا، محل، مکان (با هم به سوی موضع دشمن راه اختیاریم)

تمایل: گرایش، میل

(نگذارید که هیچ تمایل و فواسته‌ای بر شما مسلط شود)

معرکه: میدان جنگ، آوردگاه

(آزپه مشکل بود، یافتن شما بود در این معرکه و تاریکی)

مهیب: ترسناک، هولناک (هم‌خانواده هیبت و مهابت)

کِلاش: کلاشینکف، سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌روی مکانیکی و دو نوع

فِداق ثابت و تاشو (کَلّاش: کلاه‌بردار، بیکار، ولگرد، مفت‌خور)

هضم: تحلیل، گوارش (در خود هضم می‌کرد: در وجود خود تحلیل می‌داد و پنهان می‌ساخت، در خود گم

می‌کرد) (حزم: دوراندیشی، هوشیاری / هزم: شکست خوردن و گریختن، هزیمت)

(صدای مهیب آن، صدای کورگانه اما فشک کلاش را در فود هضم می‌کرد.)

مَعْبَر*: محل عبور، گذرگاه

خاک‌ریز: در اصطلاح نظامی دیواره دفاعی خاکی برای حفاظت در برابر آتش توپخانه دشمن. (تل؟ / سنگر؟)

(معبّر تمام شد و وارر موهطه پیش روی فاک‌ریزهای دشمن شریم)

تیربار: سلاح خودکار آتشین، نوعی مسلسل

دوشکا: نوعی مسلسل سنگین ساخت شوروی

رگبار: شلیک نواری از گلوله به وسیله مسلسل (تیربارها، دوشکاها و رگبارها همه در تلاش بودند)

بی‌حفاظ*: بدون حصار و نرده؛ آن چه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.

[حِفاظ: نگهداری، مراقبت، پرده و پوشش] (فاصله بپه‌های بی‌حفاظ لفظ به لفظ با فاک‌ریز کمتر می‌شد.)

رَمَق: بقیه جان، توان

فشنگ: لوله کوتاه فلزی یا مقوایی که در آن باروت تعبیه شده و برای تیراندازی با اسلحه گرم به کار می‌رود.

(آفرین رمق‌هایشان را در آفرین فشنگ‌هایشان می‌ریفتند و شلیک می‌کردند)

خِشاب*: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌-

شود. (یک خِشاب فشنگم را در دست در همان نقطه آتش قالی کردم)

دِله شدن: به ستوه آمدن، به تنگ آمدن، خسته و عاجز شدن (زُل: خیره نگاه کردن) (ذُل: خواری)

تکبیر: الله اکبر گفتن (بپه‌ها هم که انگار از دست آن زله شده بودند، تکبیر گفتند)

انهدام: نابودی، فرو ریختن، خراب کردن، ویران شدن (انهدام آن تیربار کار من بود)

جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلوی قفسه سینه (تیر انگار فورده بود به جناق سینه تان)

تعلل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن.

(وقتی که تعلل کردند، موظفشان کردند.)

تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی

گفته می‌شود. (دوباره به من تشر زدید که بروم)

شهادتین: به معنای «دو گواهی» عبارت است از دو عبارت «أشهد أن لا إله إلا الله» و «أشهد أن محمداً

رسول الله» که فرد با گفتن این دو جمله مسلمان می‌شود. (شما شهادتین گفتید)

لنگ: معیوب، شل [لنگ: ازار، پارچه‌ای که به هنگام وارد شدن در گرمابه به کمر می‌بندند.]

(فورم با پای لنگ شما را به فط رساندم)

گسسته: جدا شده، منقطع

اختصار: خلاصه و کوتاه کردن سخن، مختصر کردن [ایجاز، اجمال]

طریق: شیوه، راه، روش، مسلک

پاک‌بازی: پاک باختن، وارستگی، از خود گذشتگی (کس چون تو طریق پاک‌بازی نگرخت)

حیثیت: آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود.

(زین پیش دلورا، کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرخت!)

نوبهار: بهار تازه

نوشین: شیرین، گوآرا (هر سال پو نوبهار فرم / بیدار شور ز فواب نوشین)

دیباچه: آغاز و مقدمه هر نوشته (تا باز کند به روی عالم / دیباچه فاطرات شیرین)

زیور: زینت، آرایش، پیرایه (از لاله دهر به سبزه زیور)

درس یازدهم: شکوه چشمان تو

پگاه*: صبح زود، هنگام سحر

شامگاه: هنگام شب، سر شب، غروب

(آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ / یا نه! سر بریده فور شیر شامگاه؟)

بی حفاظ*: بدون حصار و نرده، آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشند

ملاحظه: نگاه کردن، مراقبت کردن، مراعات (بی ملاحظه: یعنی بدون توجه و اعتنا و احترام)

(فور شیر، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ / یا ماه بی ملاحظه اختاره بین راه؟)

شاهد: گواه (معشوق و محبوب زیبارو هم معنی می دهد)

محضر*: دفترخانه، دادگاه [فارسی ۲]*: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان

حکومت رسانده بود. / محل حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن سخنان قابل استفاده گفته می شود]

(شاهد، نیاز نیست که در محضر آورند)

اشتیاق: شوق داشتن، آرزومندی، میل قلب است به دیدار محبوب

(دارد اسارت تو به زینب اشارتی / از اشتیاق کیست که شمشت کشیده راه)

پیک: قاصد، نامه بر

مسلم*: پیرو دین اسلام

شرف*: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش های اخلاقی به وجود می آید.

(از دور دست می رسد آیا کدرا پیک؟ / ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟)

روضه*: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر (ص) و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین (ع) خوانده

می شود؛ ذکر مصیبت و نوحه سرایی. [«باغ» هم معنی می دهد. / روزه: یکی از فروع دین]

مجسم*: به صورت جسم در آمده، تجسم یافته

قتلگاه: جای کشته شدن

(یک کربلا شکوه به شمشت نرفته است / ای روضه مبسم گودال قتلگاه)

گروه‌های مهم املائی

* مُصرّ و اصرار کننده / کلافه و بی‌تاب / ثلث سوم / تلّ و تپه / چفیه و دستمال / کلت و اسلحه / حمایل و محافظ / موحد و یکتاپرست / اندوهگین و کز کرده / تکبیر و صلوات / شامه قوی / عجیب و غریب / طفره و خودداری / اصرار و پافشاری / متقاعد و قانع / شَبَح موهوم / تعقیب و گریز / سنگر دیده‌بانی / حزین‌ترین لحن / موضع دشمن / صدای مهیب / هضم و تحلیل / معبر و گذرگاه / آخرین رمق / ذلّه شدن و به ستوه آمدن / انهدام و ویرانی / جناق (جناغ) سینه / تعلل و عذر و اهمال و به تعویق انداختن / تهدید و تشر / حیثیت و آبرو / ملاحظه و مراقبت / محضر و دادگاه / روضه و نوحه /

تاریخ ادبیات

سانتا ماریا (مجموعه آثار): سید مهدی شجاعی